

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

بنی زلج را با پسران و دختران و اموال و اطفال و مواشی و در معرض بازخواست آوردند و حکم داد تا بنی اسرائیل ایشان را شکنجا کرده  
 مکافات و پس از آن با آتش همه را بسوختند و چندان سنگ بزرگ بر ایشان پاشیدند که تلی بزرگ بپدید آمد و آن تل را برج اقتضاج نامیدند  
 عا خان آنگاه یوشع غم تسخیر می کرده سی هزار مرد برگزیده و ایشان را فرستاد و رفته بر یکسوی می بجای کین بنشینند و آنجا مت کوچ داده در  
 میانه می و پتایل بجانب غربی کین ساختند و خود آتش بماند و با دادان با مشایخ بنی اسرائیل و مردان جنگ بجانب می  
 سپار شده در طرف شرقی می فرود آمد و جمعی را برداشته به پیش روی قلعه ایشان بجنگ شد و الی می با جماعت خود پیروز  
 آمد و بنی اسرائیل مصاف داد یوشع علیه السلام برای آنکه لشکریان می را از قلعه دور کند و در سپاهان آرد و می بگریزد  
 نهاد و قوم در گریختن بادی متابعت کردند و الی می چنان دانست که بنی اسرائیل چون کرت سختین نهست شدند و رایسه  
 قلعه خویش را فرار گذاشته از عقب ایشان تا خشد چون یک از قلعه دور شد یوشع علیه السلام عصای خود را بسوی می دراز  
 کرده دست بد آنجا بجانب همچنان کشیده داشت و این آیتی برای فتح بود و علی البجعه آنجا مت که در کین نشسته بودند چون قلعه را  
 از سپاهیان خالی یافتند بشهر در آمده و آتش در می زد و هر کرا در یافتند با شمشیر بکنداریند و یوشع و سران سپاه چون  
 دغان بیدند که از قلعه برشته دانستند که شهر مفتوح شده پس روی از نهیمت بر تافته با مردان می در آویختند و شمشیر در  
 ایشان نهاده همه را مقتول ساختند چنانکه یکتا از دست ایشان رمانی یافت و الی می را زنده بگرفتند و نزد یوشع آوردند  
 فرمود ویرا همچنان بردارید تا جمیع مردم می کشته شود پس او را بردار کرده ویش در بقیه مردم می نهادند چنانکه یکتا  
 از ایشان زنده نماند چون شماره کردند عدد کشتگان دوازده هزار تن بود آنگاه یوشع فرمود آتش در می زدند و بسوختند و  
 کردند چنانکه پشته از خاک گشت و چون روز بمران آمد گفت تا جسد و الی می را از داور بزرگ آورده بدروازه شهر انداختند و  
 سکنه کردند چنانکه تلی از حجاره تراکم گشت از آن پس نبی و جبل عیبال بخت و سفر آخر توریه را بر ابراهیم آن بت فرمود  
 و جمیع توریه و قوانین شریعت را بر بنی اسرائیل بخواند و نام بنی اسرائیل در ارض مقدسه بنه شد گنان جعون که قریب با ب

# وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

کس بجبال نژاد یوشع فرستاد و مذکر از چاکران حضرتیم ایکه امور اینین مجتمع شده در قتل و جنب با همد استمان کردیده اند پس  
 ایگه بنده کار از فرود کندی و از شر اعدای رانی بخشی یوشع چون از حال آگاه گشت ساز سپاه داد و با ابطال رجال از بجبال پر  
 و همد شب راه بیرود و تاگاه در برابر ایشان صف بر زد و جنگی عظیم در پیوست و داد و تا زوال آفتاب از کافران بیکشت و مرد  
 و مرکب همی انداخت و از جنگ دست باز داشت تا آفتاب با غروب قریب شد و از نیروی که این بسود و در جمعه واقع  
 بود و چون انجام این مهم بروز است اقامت معطل ماندی چه بنی اسرائیل در آن روز پیرامون کاری کشندی لاجرم بکلم خدا  
 آفتاب در جای بایستاد و از حرکت باز ماند قوم یوشع انتقام از اعدا کشیدند و جمعی کثیر را بکشتند و بقیه انیف را بنیت کردند  
 و باطراف رزمگاه و پراکنده ساختند و کوفت خسته نیز چاره شده و پیش روی لشکر بگریختند و در مقید امغار در رفته خود را  
 مخفی داشتند شخصی از میان سپاه از ایشان آگاهی یافت بجهت یوشع آمد و این خبر گفت آنحضرت چند کس را فرمود تا  
 بر سر آن مغاره استوار کرده حراست نمایند لشکریان از زم آسوده نشو و بنی اسرائیل همچنان از دنبال هزیت شدگان  
 میمانند تاگاه و کمرگی صعب بر سر ایشان ببارید و پشتر از آنجا عت را تباها ساخت چنانکه عد کسانیکه با صدمت کمرک برده  
 بودند زیاده از این بودند که بنی اسرائیل قتل

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

که از زبر کو سار بزیز آید که پس از آن بر تاقن تدارد و اینک پست و بلند زمین را در هر قسم نور دیده و بسوی ما نزدیک شد و اندک در رفت  
 و منع انچه وقت ساخت رود و غفرین از پنج شهر و پنج شهر ایشان نماز پس این ملک با سال رسل و رسایل همه با هم عهد استبان  
 شد و چنانکه دانستند و توانستند لشکری خود را ساز کرده از ساکن خویش پرورشند مذابا یا پین سلطان قیاریه پوشتند چندان  
 لشکر جمع شد که از حوصله حساب و شمار و فزون بود آنجا و این سلاطین با چنین لشکر بغیرم قتال بنی اسرائیل تالاب آب میروم  
 آمدند و یوشع چون این خبر بشنید و از اندیشه ایشان آگاه شد مردان بنی اسرائیل فراهم کرده ساز و سلاح جنگ برآرست و با جماعه  
 خود از بصال بسروان آمدند و آگاه بر سر ایشان تاختن کرد و در لب میروم آتش فتنند بالا گرفت و جنگی بزرگ در پوست و روز و  
 از گرد و دیران تیره گشت کارزاری چنان پیش آمد که تاکنون کس نشان نمیداد بنی اسرائیل مردان را بکشیدند و آن لشکری  
 عظیم را بفریت کردند تا صیه و ناعقب کفار بتاختند و چنان قتل کردند که کین از آن کرده نجات نیافت آنجا و مردای ایشان را  
 دست و پای بریدند و اسبهای ایشان را با آتش بسوزند و بن سعد جرمی شعیبی چند در مرثیه شعیب بن سویر سلطان ایلمی گویند  
 که این دو پست از آنجه

# وقایع بعد از بسوط آدم تا هجرت

بشکست و صفوره را با سیری گرفت و با وی گفت چون با پسر خدای هم بالین بوده من از تو انتقام نخواهم کشید و کفر ترا با سو  
کذا شتم که در روز معاد با تو محسول فرمایم

جلوس مس میا تم سه هزار و هشتصد و هفتاد و چهار سال بعد از بسوط آدم بود

رئیس میا تم از آن پس که میس بائیس رخت از جهان برست بر سر سلطنت نشست و تمامت مصر و سودان و نوبه را بایطه تصرف  
آورد و مردی ظالم و بی کار بود سپاهی و رعیت از گرد آوی خاطر آزرده داشتند و روزگار بخت میگرداشتند و پیر بود که یکبار  
اتفاقش و آن دیگر را بویزیس مینامیدند چون ایام جور و در اعتدالش نهایت رسید و زمان بلاکش نزدیک آمد انانیس را  
که پسر بزرگتر بود و بخوابست و در محضر بزرگان مصر و رعایای پناه منصب و لیهی بدو سپرد و او را قایم مقام خود ساخته از جهان  
در گذشت مدت سلطنتش در مصر شصت و شش سال بود

قسمت ارض بر بنی اسرائیل و طلب کالیب بن یوفی بجهه خود را از یوشع سه هزار و هشتصد و هفتاد و شش سال بعد از بسوط آدم بود ۳۸۶۰  
پون ارض مقدسه از ملوک جبار پرورداخته شد و خلق آنما لک بجای مقتول گشته یوشع علیه السلام بهیچال آمد و در لشکرگاه خویش  
نشست در آنجا بنی یهودا بجهت وی آمده کالوب بن یوفی که قاید آن قبیله بود معروض داشت که تو

# جلد اول از کتاب اول فایح التواریخ

از او محضی ثبت کرده پادشاه تا بحکم فرقه مجسمه هر طبقه را معلوم کنیم پس بزرگان بنی اسرائیل برای مساحت زمین پره شده اند  
 مقدس را قسمت کرده باز آمدند و حضرت یوشع بحکم فرقه برخت فرقه که بی بهره بودند قسمت کرد پس آل بنیامین را پست و شش شهر  
 بهره افتاد و قسمت بنی سیمون بهند تهرکت و بنی زبولون دوازده شهر و بنی یافا شازده شهر گرفتند و بنی آسیر پست رود  
 شهر یافتند و بهره بنی نفتالی نوزده شهر آمد و بنی دان را هفده شهر نصیب افتاد و آنکه رؤسای بنی یوی نزد یوشع آمده عرض  
 کردند که موسی علیه السلام قسمت ما را از بهره اسباط معین کرده اینک لغزای ما هر سبط بخشش را را تقویض دارد و نزد یوشع  
 فرود ما اتمام بازگذاخت قسمت بنی یوی را از اراضی خود جدا کردند پس فرقه یهودا و سیمون و بنیامین بحکم فرقه سیزده شهر برای  
 بنی هرود معین کردند و از برای یقیه بنی قایث از سبط افرایم و دان و نصف سبط منشی و ده شهر از اراضی شبنه تعیین کرده  
 و از برای بنی مادی از قسید راوین و جاد و زبولون دوازده شهر معین کردند و این جمله فرقه های بنی یوی بودند که چهل و شست  
 شهر مجسمه و ایشان شد و چون آن بلاد و اصحاب ری که بنی اسرائیل در ارض مقدسه متصرف شدند بعضی درین زمان غارت  
 و برخی را نام و نشان تغییر یافته کار شده این کتاب مبارک بزرگ نام هر بلده پرداخت و بکاشتن اسامی امصار بنی یوی

## وقایع بعد از بسوط آدم تا هجرت

دولتی و بنای سلطنتی نبود چون ذکر سلاطین و مملکت پس از تشخیص حدود اراضی ایالتی موقوف خواهد شد علی الجملة الحق مردی و انا و دانشور بود در زمان اولک بام که او را ایهامس میگویند بزرگترین ولات ایالتی بود این کتاب اغریقی را بنام وی تصنیف کرده اند و در علم طب قیاس را معتبر داشتی و بدان عمل کردی و فن طب را از همه فنون نیکوتر دانستی و در اقسام معالجات تنگتنیها ظاهر کردی و او را در ایالت چنان بزرگ دانند که استقلینوس را در یونان بعد از طبیب بنی اسرائیل بر بلاد و پریشانی امور مصر که حکمت بسیار ضعیف شده بود جمعی مانند تاسالی که تو این حکمت را تازه کردی و دانش که اختراع علم میماند و جسدی که احیای علم کردی و آید آمدند و دیگر باره نشر حکمت کردند از همه بزرگترین حکیم بود که حبیبی علوم فرمود

فهرست و شش حکیم سه هزار و هشتصد و هشتاد و سه سال بعد از بسوط آدم علیه السلام بود

مانند و شش حکیم از اکابر دانشوران است و از اجله حکامی یونان از انواع حکم شعرا و نیکو دوست میداشتی و بیشتر خاطر بدین شریف میگذاشتی مقرر است که در زمان یونان از نوع شعرا که مثل بچو و ذکر و ذایل و قیاس باشد و مردم را در صفات ذنبیه با همام شریک کنند فرموده که باین نوع شعرا که مثل فصاحت و درایج و نص



## وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

مقام حبشه و پشتر ارضی مقدسه بتصرف بنی اسرائیل و آند پس از قبایل پکانه هر کس حسدیه قبول کرد و در امان دادند و در میان قوم ساکن نمودند و هر کس سر از رقت و اطاعت بر تافت از وی دمار بر آوردند و با خطری آسوده و قبی بر دوش نشسته چون این فراغت و استراحت برای بنی اسرائیل حاصل شد سر از اطاعت خداوند بر تافتند و آئین بت پرستیدن پیش گرفتند و بسجده اصنام و اوثان قیام نمودند و بتلای آیتها را که دبت بودند بر ستش کردند و با کثرتین و عاتین و امور اینین و عاتینین و یوسانین آغاز مخالطه و مراده نهادند و دختران ایشان را برای پسران خود تزویج کردند و بتهای آنجا عت را بر ستش نمودند پس خداوند بر ایشان غضب کرد و کوشان ایم که پادشاه حران بود از طرف ایلاوس پادشاه بابل و نیوا بعین ویاور مستطیر حکم عظیم بر آورد و با بنی اسرائیل مصاف داد و ایشان را ذلیل و زبون خویش ساخت چنانکه هشت سال با آنجا عت معاطه نمود مرغی میداشت و ایشان را بعبادت خویش میکشید چون ایندت منقشی شد دیگر باره بنی اسرائیل تنبیه یافتند و آغاز ضلالت و انابت نهادند تا خداوند بر ایشان رحم کرد و غنیل ابن قیناز بن یوفی از میان قنبر افراشت و مردان بنی اسرائیل را فراهم کرده با کوشان جنگهای مردانه در پوست و کرده کا فرمان را بکشت و مردم را از دست وی رهایی داد و قاضی و دت بر قوم کشت و مدت چهل سال در میان ایشان حکمران بود و آنگاه زمانش فرا رسیده برای

## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

ملک تقيان به رمانی نیافت و کسان ضحاک را بدست آورده بخت وی برد و آن پادشاه جابر حکم کرد تا سرانقیان را از تن برکنند  
 چون فراگرفت خبر قتل شوهر بشنید دل پریم کرد و فریدون را بر داشت به مرغزاری از توابع مازندران در شد و او را بدست  
 مردی سپرده یازمذگشت که این کوک را چنانکه دانی تربت فرمای که اینجا را زماوردی اکنون ساخته میشود و دست مزدی نیز  
 برای او مقرر داشت و خود از پیش وی دوری بسته و در زاویه غول مخفی شد آن مرد را گادی بود که پرمایه نام داشت و مدت  
 سه سال نسید و زابا شیران کا و پرورد چون هنگام غلام وی بر رسید فراگشت باز وقتی را که زمین کرده بنزدیک فریدون آمد و فریدون  
 ازان مرد گرفته بدامن البرز کوه آورد و بدست پرمردی سپرد و نیز دست مزدی برای او مقرر کرد تا نسید و زابا پستاری کند و در  
 همچنان ضحاک هیچ از جور و ظلم دریغ نمیداشت و هر روز و تن را برای دفع و جح سلسله که برنجین داشت بدست خوالیکران  
 میداد که بکشند و از مغز سرایشان مرهم ساخته تربت دهند چنانکه در ذیل قصه ضحاک بدان اشارت شد اما این و کرامیل  
 که از صناید عجم نب داشتند و خالیکروی بودند یکی را کشته و تنی را را میگرد و میچسب در محوره مملکت آسوده نبود تا مباد این  
 قرعه بنام وی افتد علی الجمله ضحاک را خبر دادند که در پ

# وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

جلوس باشی کینک در مملکت چین سه هزار و نهصد و پست سال بعد از سقوط آدم بود

۳۹۲۰

باشی کینک بعد از زوال دولت اردینک در وارالملک چین بر سر سلطنت بر نشست و او پادشاه پنجم است از دودمان شینگ  
نامک چون کار ملک بر او راست شد و رایت ضحاک بن ملوک را که در ایران سلطنت داشت کونسا ریافت دیگر با ملک ایران آمده  
مواسات و موالات فرمود و به تنیست فریدون کس نفرستاد و این روش بر طبع فریدون کران آمد که شاسب و وزیران از آن  
خواسته بر زم وی فرستاد و باشی کینک با ایشان رزجهای طوکانه کرده پس بعضی از خویشانش در جنگ کوشا بکشت شدند و قلا  
که دلاورترین مردانش بود هم هلاکت رسید عاقبت الا که کوشا ب بر ممالک چین متولی شده باشی کینک را امیر کرده بهر  
زیرانش بجزرت فریدون فرستاد و فریدون در حق وی عطف و مکی مرعی داشته بشریف خسروانی ساخت و دیگر باره او را  
باسازد بر کسلطنت چین فرستاد و باشی کینک بادل شاد و خاطر خرم در الملک آمده و بخت پادشاهی برآمد و بر تاهمت  
چین دامن و بخت و خاتم متولی کشت چنانکه شرح این اجمال در ذیل قصه امور ساختن فریدون کوشا ب را بملکتان چین  
مقوم خواهد شد علی الجمله مدت سی سال باشی کینک در مملکت چین فرمانگذار بود و چون زمان پاکش نزدیک شد سوگیا  
که بهترین نسل زدنانش بود و لیعهد ساخته و جای برداخت

طلب

# جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

ملوک هند بدان نارت رفت و آن جلالت داشت که با شجاع بازی چندان میگذشت و برادر وی بود که هم او را کوریک میخوانند  
 و است کرشاب  
 نریهان که از اجده او در تمام و ستان است هر کوریک باشد علی بجه چون رسیدند بخت سلطنت برآمد ملک بروی مقرر شد کس نزد کرشاب  
 و است کرشاب  
 فرستاد و پیام داد که تو در نسب با من بازی اکنون که ملک از دشمن پرورخته شد نیکو آن باشد که قدم رنجه کرده درگاه حاضر شو  
 تا بدو از مسلح ملک کریشیت اقدام فرمائی کرشاب پناه خویش را فراهم کرده نریهان را نیز با خود برداشت و بحضرت فریدون  
 آمد پادشاه از دیدار کرشاب شخصی تمام حاصل شد بفرمود تا بزم خسروانی برآید و روزی با کرشاب و نریهان میخوردن گفتند  
 آنجا ایستادند و شریفات کلی معطر ساخته با کرشاب فرمود که ملک چنین و غفلتان همواره بپدران ما طریق ضراحت میسر دهند و غفلتان  
 تحت و دایا خاطر ایثار از خود شاد میداشتند هم با شجاع نیز بدین روش رفتند اینک چه شده که تا تحت ملک نشین  
 من است از هیچک یکی نرسیده و تنیستی لمخوین غاده لاجرم ایثار تا دپی در خواست کرشاب عرض

## وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

ملک مغلستان شاد و دها کرده جشن خسروانی برار است و بشکرانه این اقبال بخشهای بزرگ با کرشاسب و زیمان نمود و پیشکشهای نیایش  
 بهر فرسودید و مرتب ساخت و تین تاش را بنمای عمل خود رسانید کرشاسب نامه بحضرت فریدون نگارش داد و صورت این <sup>انجام کار</sup>  
 وقایع را بنوشت و با تحف ملک مغلستان انقا درگاه پادشاه داشت و از آنجا بوسی چمن عزیمت فرمود و نامه به باشی کینگ  
 پادشاه مکتب چین نوشت که جلالت قدر فرسودید و زیاده بر ضحاک بود چه پیش آمد که آن پوزش و نیایش که با ضحاک رخی  
 داشتی ازین حضرت دریغ فرمودی اکنون با خراج مکتب برای فریدون فراهم کن یا ساز جدال آماده دار این سخن بر باشی  
 کران آمد و پسرش را بشکری پکران با استقبال جنگ کرشاسب پرور فرستاد کرشاسب چون ازین خبره آگاهی یافت زیاده را  
 با ده هزار سوار جرار را مور فرمود تا پیش روی او صف برزد و جنگی عظیم با وی کرده او را ضعیف ساخت چنانکه تاب نکران  
 یاورده و شب یکنزل فرایس بگریخت صبحگاهان زیمان مردان خویش را برداشته بدینال وی بشتافت و بدور رس

## جد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ

از خویشان خود را بهشت دوازده تن مرد دلاور و دویست زنجیرین بیک نریمان فرستاد و چون این خبیه را گشتاب آورده و نزد  
 هزارتن از دیرانستان به در نریمان مود ساخت و نریمان ترسیده پا در کرده پیش وی چنان آمد و دوه بر کشید و بخی صعب اخذ و بیک صفت  
 بکشت هم ملک چین از جای نشد و رسولان بطراف و کائنات ممالک کیل ساخته در مدتی کم مدتی زیاد فراهم کرده مود جنگ نریمان  
 و این کشت گشتاب نیز خود با نریمان پوست و چمنیان صاف داده پایش را به پست کرد و به سلطان چین از پای نشست و درین کشت بنفس خود  
 فرمود و چند آنکه لشکر داشت غنیمت رکاب ساخت و از دارالملک پسر و شاهزاده هزار شتر بار کشتار سلاح داد و آن جنگبار کرده راه پشیمانی  
 برای پیچون بونیان ستاده ایشان غیب بر سر سپاه ایران یورش برد و از آن غافل بود که گشتاب نریمان مردم محراب اند و تدارک بنگوینار  
 نیکو نیست اند بعد از در شدن بیان کرده ایران از هر سوی پشیمانان که دست بقتل بجای اند چنانکه معید و خلاصی جبه با خدمت ملک چین  
 علی الصبح با ش

## وقایع بعد از بسوط آدم تا هجرت

امانیس پسر مس میام هشت که بعد از پدرش در مملکت مصر را متصرف شد و برادر کوچکش بوزیرین کرطاعت بر میان ستوار کرده خدمت برادر را واجب بشمر و مورخین یورپ و فرنگیان بر آنند که سنسروج بنی اسرائیل از مصر درین زمان است که مملکت ملوک مصر امانیس داشته و فرعون موسی ویرا دانند و گویند در دریای احمر غرق شد و این سخن بلب اختلاف عقیده علمای یهود است که هر طایفه از بسوط آدم تا ولادت موسی بدتی دیگر معتقد اند و زمانی علیحدّه معین کرده اند مورخین فرنگیان نیز در این از وقایع اتفاق بدیشان بسته اند علی ایضا امانیس دو پسر داشت اول سناسیرین دوم دئونوس در تربت سناسیرین نیک بکوشید و چون آثار جلالت و نبالت از دیدار او مشاهده کرد در محضر بزرگان مصر منصب ولیعهدی بدو سپرد و دئونوس بخدمت برادر او مورنود چون اجل مقوم فرار رسید از جهان بگذشت مدت نوزده سال در تمامت مملکت مصر و نوبه بود و سایر بلاد افریقیه پادشاه نامقدس فرمان بود

حکومت کاوه در اصفهان و آل کارا و سه هزار و نهصد و سی و نه سال بعد از بسوط آدم بود ۳۹۳۹

ازین پیش نیز گفته شد که کاوه از جانب فریدون به ت

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

اورشاکام باز فرستاد پس سوکی خوشدل و آسوده بکار سلطنت قیام نمود مدت هفده سال در مملکت چمن و ماچین و خا  
و قبت پادشاهی کرد چون و نهایت رسید فوکی را که فرزند بر و منشدش بود حاضر ساخته ولایت عهد بدو داد و رخت برای  
دیگر کشید

۳۹۵۰

جلوس ستریس در مصر سه هزار و نصد و پنجاه سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

فراعنه ستریس بن امنافیس اجل فراعنه مصر است در جلالت و جاه گیری کشته چون او ملکی با دیده آمده روزی که ازنا در متولد شد پدر  
امنافیس بفرمود تا هر کودک در آن روز بوز وجود آمده از اطراف مملکت بدرگاه آورند و سلطان مصر از برای هر یک دایه معین کرد  
و مرسومی مقدر فرمود تا بدان معاشش کرده با ستریس بزرگ شوند و با وی خوی گیرند و هر اذک اندک در قلب ایشان  
راخ شود تا آنگاه که بزرگ شوند دل بدگیری نه بندند و زلال صدق را بنجاشاک کیمیت کدند و از نعلی بجله این طفلان در  
نهایت عزت و رفاه با ستریس برآمدند و چون توانا شدند امنافیس حکم کرد تا ایشان را بکارهای صعب بگذاشتند و از فنون  
فرویت و قواعد شکران آگاه ساختند تا اگر وقتی کاری دشوار پیش آید زبون و

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

پسر دهرتن را بفرقه پهلایان فرمود و راه پهلایان پیش گرفته پشتر ارضی شرقی را گرفت و تا انحصای زمین ملکت را تصرف آورد و دل کشور را به که در وقت ملک هندوستان بود پرچم کرد علی الجمله تا کنون محیط ترکستان هر یک که بر سر راه بود مسخر ساخت و از رود گنگ تا تونچی که از میان ملکت نهد داخل قزاق می شود می نماید که سر از ربه اطاعتش بر تابد نه سال بدینگونه روز گذشت و خود را بر چهارمیری مقصور داشت آنگاه سپایا و اموالی که از حوصله حساب افزون بود برداشته به آید و یک یک سران سپاه که مکرر رکاب بودند خواسته نوازش کرد و تشریف ملکی داد و همه را شاه و خاطر ساخته آسوده بداشت آنگاه بفرمان این فتح و تصرف صد تاجیه پنهان کرده در دیوار هر یک را بر تذاب زین داد و بتا ز احوال اسیر شاداب مرصع ساخت از آن پس برای حفظ بلاد و حراست عباد امصار ملکت مصد را که پیش زمین واقع بودند خراب کرد و در ازای هر یک شهری بر بندیهایی ارض بنا نهاد و تا در خطیان نیل سیلاب بدان شهر نازخته کند و مردم در سیلها قتل شوند و برای استحکام اینکار در هر پاره از سر زمین نهری عظیم و عمیق حفر کرده از یکوی نزدیک بلب نیل بداشت و از سوی دیگر پستی

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

بهترین نسل زنده می گویس بود که چون رخت بر آید بر سر او را طلبیده و در آنجن بزرگان محکمت و بیعتی بوی داد  
حکومت اهو و دینی اسرائیل سه سده و نهصد و پنجاه و هشت سال بعد از بسط آدم بود

۳۹۵۸

چون عقیل از جهان در گذشت بنی اسرائیل بنای طغیان نهاد و سر از اطاعت یزدان بر تافته با عمل ناشایسته اقدام نمودند و عقیل  
پادشاه موآب لشکری فراهم کرد و از سر حد اردن تقسیم رزم بنی اسرائیل داد و قبایل عیسی و بنی عموآن نیز برآمدند و ازین  
اتفاق لشکری بزرگ با آید پس عقیل بجزم رزم با بنی اسرائیل ساز پناه دید بر سر خنجه آمد و ازین سوی نیز آل اسرائیل صف برگزید  
و مردانه بکوشیدند بعد از یکروز و در پارتیج با عقیل شد و بنی اسرائیل را بگشت و ایشان را با سیهی گرفت و پس ازین نبرد است  
استقلال و استبداد بر افراشته مدت بیچده سال در ارض مقدسه حکومت داشت و تمامی بنی اسرائیل را در قید رقت کشیده آنچه  
بندگان خودی پنداشت چون این مدت پیری مد و آن قوم از دست جای عقیل بجان آمد برگاه حضرت چون بنالیدند و بدین

## رقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

ششصد و پنجاه و سه سال از بنی حواریان بنی اسرائیل مقول گشت و زن و نسبه و نژادشان پسر و دختر شد بعد از فتح کار حکمرانی بنی اسرائیل بر ایهود مقصور آمد و یکی در ظل لوامی وی آسوده بزیستند و مردم بکانه طبع از اجتماع بریدند مدت حکومت و تدبیر ایهود هشتاد و سه سال بود و در نیمه ت قری در قوم روی نمود

۲۱۶۹ جلوس فیروز زای در مملکت هجده سه هزار و نهصد و شصت و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

فیروز زای بن کبیر راج بن مهاراج بعد از پدر در مملکت هند وستان صاحب تخت و تاج گشت همواره با کتاب شائسته که بزبان هندوی کتب طبع کرده کار میکند و اوقات خویش را بصاحب علم و مراقبت حکما خوش میگذراند از فنون فضایل و اقسام حکم نصیبه دانی حاصل کرده در نظر عام و خاص بحال دانش و پیش اختصاص یافت آنگاه دست خود از آستین برآورد پوسته خوانندگان را بیدل و بیار و در مردم شاد و خوش میگذراند و در کتب بلده بهار عبور نموده صفار و کبار را به بخش

## جله اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

دست زندگانش آفرید و زناش فرایند تا می شود که فرزندی بر دهنده و عیسید و نصب و یعهدی چه در دهنده خود کند

آغاز قصه سلم و تور سه هجری و نصد و شصت و نه سال بعد از هبوط آدم بود

۳۹۶۹

فریدون بن اقیان چون پناه سال از دست سلفش برگشت و خضر خاک تازی را بجا کج کج در آورده و در بستان خویش آورد و با وی هم بهتر شد و در سال نهمین پیری آورد و فریدون او را سلم نام نهاد و در سال دیکر پیری دیکر از وی تولد شد و پدر او را تور نامید و این هر دو تن خوی خفاک داشتند و بیک خیره و درشت خوی و دشمن کار بودند و فریدون پسر دین و دین شاه مرد پاری را که از صنایع عجم است بزنی داشت و ایران دخت نام او بود و وی نیز حامله شده پیری آورد و او را بام ایرج خواند و علی الحجه در تربیت هر سه پسر فریدون و زاکال اتهام بود و ایشان در خدمت و انشوران درگاه و فارسان سپاه ا

## وقایع بعد از بسوط آدم تا هجرت

و اهاب مصافات و موالات با هریدون مفتوح داشت و بدستگیری رسل و رسائل با کرباشب و نریهان نیز ساز موالات طراز بنفرا  
 نایشان در حضرت فرمودنش رسته مودت استوار دارند و چون در سال هبل و پنجم سلطنت دی کرشاسب بدو جهان گفت اینهم  
 همه را با نریهان مقرون داشت و کفایت اینکار دی میکرد علی الهوتای روبا سایش نیک راغب بود و دست معاقده و معاهد از انجا  
 ملکوت که تا دو داشته با یکس در سازفت بیکوقت و همواره بهو و لعب و در میسکداشت و درین آیین شیوه چهره داشت و پیش  
 او شان و اصنام میبود مدت معقار و پخیال در تامت چمن و با چمن دقت و خاک حکومت کرد و چون اهل محوم و از آمد جوگت ریزا  
 که بهترین فسر زدنش بود حاضر نموده ولایت عهد بدو سپرد و رخت از جهان بدر برد

جلوس کلوس در بابل سه هزار و نهصد و هشتاد و سه سال بعد از بسوط آدم بود

۲۹۸۳  
 کلوس پسر او نووش است که بعد از دی بر تخت جهان بانی جلوس فرمود و ملک بابل و نیوارا فرد گرفته

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

در آنجا پستان شهری نهادند و آن بده را افریقیه که با نام خود بود موسوم نمود و از آن پس که افریقش آنکس وطن کرده پس آمد مردم آنمکت را بنام آن مدینه خواندند و تمامت را افریقیه گفتند و آن از جانب طول از برته است تا طنجه و عرضش از کنار دریای مغرب است تا ریگستانی که در اول بلاد سودان واقع است و از شمال بجزیره صقلیه و اندلس منتهی میشود و اکنون که افریقیه کوئیک قسم از چهار قسم آبادی همه زمین را خواهند چنانکه حد و مساحت و عدد خلق آنرا در دیاچه کتاب کارش را هم علی الجبلد مت پادشاهی افریقش درین اعمال آن صد و شصت و چهار سال بود

۴۰۱۳

جلوس سفروس در بابل چهار هزار و سیزده سال بعد از بسطوط آدم علیه السلام بود  
سفروس بن کلو سس چون در مملکت بابل تحت ملک برآمد و بر چهار بالش سلطنت قرار گرفت کار تجار و نظام کرد و بر رونق بت پرستیدن پیروز و در زمان دولت او سلم بن فریدون منصوب بجویمت بوزنطیه شد که اکنون بقسطنطنیه هشتاد و دو مصلی از اراضی عرب تا نایزد و حیطه تصرف داشت سفروس چهار سال و موافقت اینجمله هر روز در حضرت وی بدستگیری تحف و هدایا عقد مودت استوار میداشت تا اطراف مملکت را قوری نیفتد و از

## جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ

تا ملک مجاوره بر تو متعهد شود و به تعالی کار سلطنت با تو باشد لیکور کس گفت حاشا که من حقوق برادر فراموش کنم و دین با دینا فرود  
بکنه کنون خاطر من است که قانونی درین مملکت مقرر دارم و قاعده استوار فرمایم که کار با عدل بخیده شود و مردم با میزان نصفت  
انجام پذیرد لیکور را آورده و بر تخت سلطنت بنشاند و برای خدمت وی وزیر و سپه معین کرده و این پسندیده با ایشان  
آموخت که مهات کلی را بدان روش فیصل دهند و خود از این تیره حرکت کرده بهوی مصرفت و چندی در مملکت معروض داشت  
علا و حکاشده از رموز مملکت داری و نظام امور خلق بقدر توانائی فراگرفت و از آنجا باز بسته بروش سیاحت کاران بلاد هند  
رفت و از رسوم و آداب المملکت نیز آگاهی حاصل نموده بر کلی و حسنه وی امور و توفیافت پس بادی دانا و جانی کار آگاه راه گشته  
رق پیش گرفته باراضی اسپه تهر آمد و در سم پادشاهی و سلطنت از میان برداشت و کار مملکت را بر دولت جمهور گذاشت و فعلا  
و دانیان بلاد و خویش را از اطراف طلب داشته بذار الملک حاضر ساخت و مشورت خانه پنهان نموده آن جمیع را بد آنجا  
داد و ایشان را از آن توانین که از معروضه اندر گرفته بود پاموخت و فرمود چون کاری از امور مملکت داری پیش آید بر اهل شورت  
خانه عرضه دارند تا ایشان بشت و زبانی آن خورری

# جلد اول کتاب تاریخ التواریخ

۴۰۵۴

جلوس جنت ریز چهارم هزار و پنجاه و چهار سال بعد از هبوط آدم بود

جنت ریز بن نامی زو پادشاه و غم است از اولاد شیخ تانک که پس از وفات نامی زو وارث ملک خاقانی شد و رایت جهان بانی بر او اخت و مملکت چمن و چین و تبت و خوار و فرد گرفت تخت نامه در انجمنه نزد نریمان فرستاد و او را از عهد قدیم و طریق و داد با پدرانش یاد آورد با خود رایگان ساخت چون درین وقت تور بن نسریدون بر مملکت ما و را انهر و بعضی حدود مغلان استیلا داشت هدیه در خور سازده باز ستاده هوشیار بدرگاه تور فرستاد و او را نیز با خود جبران کرد در شته آنجا محکم فرمود آنجا بادل حبس و خاطر آسوده بکار سلطنت اقدام نموده خرد و بزرگ مملکت را بوضع و عیدت درین هم و همیشه داشت و کار با عدل همی کرد تا روزگار شش پری شد مدت ملکش در مملکت چمن هفده سال بود و پنجاه ملکش رای زیار را که فرزند همت بود و لیحه فرمود و او را از مور مملکت و سلطنت آگهی داد و بموت و مولات با فریدون و اولادش اندرز نمود

۴۰۵۵

# جلد اول کتاب اول ناسخ التواریخ

فرمان کرده در حال نبرد عرادای جنگی حاضر ساختند تا در هنگام پویش و غلبه سپاه دشمن از هم شکافته پراکنده سازند و ابطال عرادا  
 کرد آوری کرده بطرف باران راه سپار شد و ازین سوی باران سپاه خود را برداشته بجانب اوشتاقت پس چون زمین خشک شد زمین  
 در برابر هم صف بر کشیدند و جنگی صعب در پیوستند چنانکه از جانبین پس و لیلان عرض شرح و تیسر آمدند عاقبت الامر سپاه سیرا نیز پیش  
 روی بر تافتند و بنی اسرائیل شیر ویشان نموده مجبور اقیل و اسیر ساختند و عرادای جنگی از دست آنجماعت گرفته متصرف شدند و سیرا  
 از غایت دشت خود را از اسب و راکنده سپاه از میان سواران بگریخت و خود را بقبیلہ خو باقیستانی رسانیده بنحید غایل زوجه  
 حو بار آورد چه در میان حو بار و یاقین کار بمصاحبه میدانست و انجمنی غالی آگهی داشت علی بنحو غایل از دخیمة سیرا و شده گفت  
 ای سیرا هیچ ترسید که بسوی من آمدی و دست او را گرفته در آورد و در گوشه خوابانیده پس بگریخت و او را در زیر آن  
 پرده متورداشت و سیرا گفت چه باشد که جسده آب با من رسانی که سخت از تافتن دشتاقتن شده ام غایل مشی از سیرا حاضر ساخته  
 او را سیرا ب

## وقایع بعد از مسبوط آدم تا هجرت

چون آنکه پیرامی زیارت که ذکر حالش مرقوم افتاد بعد از سلطنت چن بکم میراث بادی مقروض شد و بر تخت خسرانی و آنکه خاقانی استقراریافت طوایف نامریه و منول پوسته اطراف مملکت او را تاخت و تاراج برین داشته و چون آنکه مسواره کوک چین بستیری پاه چن با ایشان بدافعه و مقاتله مشغول بود و خطه حدود و ثغور بواجب میفرمودند نه سال در مملکت چن و ماچین دخت و بت سلطنت کرد و فرزند خود شوسی را بولی عهدی گذاشته بهار البو است

جلوس شوسی در چن هزار و نود و پنجاه سال بعد از مسبوط آدم علیه السلام بود ۴۰۹۵

شوسی بعد از پدر خود چون آنکه مرتب خاقانی یافت و بر تاست مملکت چن و ماچین و بت و خاستولی شد و همچنان با جماعت منول و اقوام نامریه از عزت در میان داشت و دست نهب و غارت ایشان را از آنجا و اطراف ملک کوتاه میفرمود و بر این پدران پاس خاوت و مودت تور بن نسرید و نرا نیکو میداشت و فیما بین ایشان ابواب مکاتبات و مرامات مفرج بود علی الجوه مدت نوزده سال در دار